هُوَ
۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

اینهایی که اهل مطالعه و کتاب و رشته‌ی خاصّی یا رشته‌ی عمومی هستند، یک تقسیماتی، اصطلاحاتی برای خودشان دارند و بررسی می‌کنند. تقسیم‌بندی‌هایی می‌کنند که آن تقسیم‌بندی‌ها برای این است که بهتر درک کنند. نفس چندین معنی دارد، معانی مختلفی دارد. یکی می‌گویند مثلاً نفس این کار بد است یا نفس این چیز گرم است یعنی ماهیتش. آنوقت تقسیم‌بندی کردند، گفتند نفس امّاره، نفس لوّامه و نفس مطمئنّه به‌هرجهت نه اینکه یک نفری که دارای نفس مطمئنّه است، دیگر همیشه این نفس مطمئنّه دارد. یا یک نفری که نفس لوّامه دارد، همیشه لوّامه است، نه! از هم جدا نیست، همه‌ی اینها بر انسان‌ها وارد می‌شود. یک انسانی ممکن است در طیّ سلوکش، در طیّ راهش، همه‌ی این مراحل را داشته باشد. یک مدّتی خیلی الوات باشد، یک مدّتی در حال تحیّر باشد، مرتّب به خودش می‌گوید: آخر این چه کاری است که من می‌کنم؟ این چه زندگی است که دارم؟ بعد ممکن است خودش موجب بشود که راه پیدا کند، راه‌پیمایی پیدا کند، آنوقت یک دست‌آویزی دارد. بعد که این دست‌آویز را گرفت، محکم متوسّل شد، مطمئن بود، می‌شود نفس مطمئنّه یعنی همه‌ی این مراحل را طی کرده. یکی هم همین سؤال را در مورد لغت عقل کردند.

عقل هزار جور معنی دارد، یک‌طوری که ما خیلی مستدل مرتّب حرف می‌زنیم، البتّه ما بین خودمان وإلّا عقلِ علوی یعنی عقلی که علی علیه‌السلام داشت و عقل اموی، عقلی که بنی‌امیّه اعتقاد داشتند یعنی معاویه. البتّه این هم بدانید که همه کارهای بد معاویه را قبول دارند، اهل سنت هم خیلی‌هایش را قبول دارند و اینکه یزید شرابخوار را جانشین خودش کرد، این هم قبول دارند و اینکه جانشین تعیین کرد، قبول کرد، اصلاً این غلط است. در عهدنامه‌ای که خودش نوشته بود، شرط کرده بود یعنی امام‌حسن علیه‌السلام به این معنی گفت: موقّت باشد. شرط کرده بود که جانشین تعیین نکند.

یا یک عقلی داریم، می‌گوییم: عقل معاد و عقل معاش. یک نفری که ممکن است خیلی، هم دانشمند و هم خداشناس باشد ولی زندگی‌اش نمی‌گردد، بلد نیست تجارت کند، بلد نیست زراعت کند، عقل معاش ندارد ولی عقل معاد دارد. این لغات بستگی به موقعیتی که در کتاب‌ها یا در مقالات نوشتند، معنی دارد وإلّا جداگانه هر کسی یک‌طور معنی می‌کند و به این معنا شما هر وقت در هر علمی خواستید بررسی کنید، این را اوّل توجّه کنید. مثلاً معنای عقل را بفهمیم و بعد خودتان خواستید تقسیم‌بندی کنید، نخواستید به این تقسیم‌بندی‌ها هر کدام بیشتر برای‌تان جالب بود، توجّه کنید. من این را برای تمام موارد می‌گویم. اینکه می‌گویند عقال، از همین عقل می‌آید. عقال در اصل این

پابندی است که آنوقت‌ها به شتر می‌زدند، این را می‌گویند عقل، عقال. پایش را از اینکه این‌طرف و آن‌طرف برود، جلو می‌گیرد. عقل هم چون همین کار را می‌کند، اسمش عقل است. اینها هر کدام یک چیزی دارد، معنای آن بیشتر به دل شماست و با آن چیزی است که اصولاً مسائلی که با دل کار دارد، به نوشتن درست درنمی‌آید، نوشتن نمی‌تواند درست آن را قبول کند. یکی از بزرگان (مثل اینکه خواجه عبدالله انصاری) در دعاهایش می‌گوید:

الهی هر که را عقل دادی، چه ندادی؟ و هر که را عقل ندادی، چه دادی؟

یعنی همه‌ی واقعیت و هدیه‌ی خداوند به انسان را، عقل می‌داند. آن هم اسمش را می‌گذارد عقل. به او هم می‌گوید عقل. به مکر و حقّه‌بازی هم می‌گویند عقل. همان عقل شیطانی که می‌گویند. اینها لغات است، خلاصه درگیر لغت نباشیم. یک‌بار هم این توضیح را گفتم که عرفان و تصوّف که ما ان‌شاءالله پیرو آن هستیم و استفاده می‌کنیم از بیان‌ها و از تعلیماتش، تربیت عرفانی است. بگویند عرفان چیست؟ ما هیچکدام‌مان نمی‌توانیم یک جمله‌ای بگوییم که در کتابی بنویسند. می‌گوید عرفان همان چیزی است که ما داریم، خودمان می‌دانیم.

مثلاً در حالات عرفای بزرگ می‌بینیم، یک حالات کاملاً متضادی هست. می‌گویند که یکی شنید که سلمان و ابوذر هر دو اهل بهشت هستند، ما هم می‌گوییم سلمان و ابوذر هر دو از بزرگان هستند. بعد خواست تحقیق کند ببیند اینها رفتارشان چطوری است؟ رفت یک مدّتی پیش سلمان، اجازه گرفت که دو، سه روز با او باشد، ببیند. لابد خدمتش کند. سلمان هم قبول کرد گفت: بیا. دو، سه روز که با سلمان بود، دید سلمان در گوشه‌ی خانه‌اش چند تا نان داشت، چند تا خرما هست و نمی‌دانم یک دست لباس و اینها. پرسید: اینها چیست؟ سلمان فرمود: من برای اینکه وقتی نماز می‌خوانم، به فکرم نیفتد که خدایا! الان که من نماز ظهر و عصر را می‌خوانم، شب چه بخورم؟ همیشه خوراک یک هفته‌ام را ذخیره دارم که دیگر هیچ فکر غذا نکنم و به‌این‌طریق توکّلم بر خدا باشد. همین شخص رفت پیش ابوذر، چند روزی با او بود، دید اتاقش خالیِ خالی است، صافِ صاف، هیچ چیزی نیست. گفت: چرا تو هیچ چیزی نداری؟ گفت: من هر روز می‌روم کار می‌کنم به اندازه‌ی ناهارم، غذای آن روز را که درآوردم، استراحت می‌کنم و اگر مابقی در غذایم باشد، می‌دهم. گفت: آخر فردا که هستی؟ گفت: من توکّل بر خدا دارم، همانطوری که امروز کار کردم و به اندازه‌ی غذایم درآوردم، توکّل دارم که خداوند موجباتی فراهم خواهد کرد که فردا هم کار کنم. می‌خواهم توکّل بر خدا داشته باشم، اصلاً به فکر غذا نیفتم. این دو تا روش کاملاً متضاد، هر دو از عرفای بزرگ هم هستند. از عرفا حالا نه، ما وقتی می‌گوییم عرفا، اینها می‌گویند که: اینها همه را به خودشان می‌چسبانند، نه! اوّلاً ما همه را به خودمان نمی‌چسبانیم، ما خودمان را به اینها می‌چسبانیم و به‌علاوه با بودن پیغمبر و بعد هم علی علیه‌السلام اینها درست بار آمدند. نمونه‌ی اینکه ما باید اینطوری باشیم. حالا اگر توکّل کردید مثل سلمان آنطوری باشید، اگر مثل ابوذر باشید، آنطوری. اینها تمام بستگی به حال

دارد و حتّی همین وحدت وجود که می‌گویند، خیلی از عرفای بزرگ هم با این لغت اصلاً مخالفند ولی تمام حالات خودشان، همان وحدت وجود است یعنی جز خدا کسی را نمی‌شناسند. بنابراین در معنای لغت زیاد نایستیم و اصلاً به لغات احتیاج نداشته باشیم.

مشهور است که پیغمبر خیلی روزها با بعضی صحابه می‌رفتند یا دیدن، این‌طرف به آن‌طرف، به‌هرجهت راه می‌رفتند و در همان ضمن پیغمبر به یک پیرزنی رسیدند که دوک گذاشته بود، از این چیزهایی که نخ می‌ریسند و نخ می‌ریسید. به پیغمبر سلام کرد و بعد فرمودند: خدا را می‌شناسی؟ گفت: بله! فرمودند: خدا را از چه می‌شناسی؟ این دستش را برداشت از چرخ گفت: این. یعنی دست که بردارم، این چرخ می‌ایستد. خدا هم اگر یک لحظه دست بردارد؛ «اگر نازی کند، از هم فرو ریزند قالب‌ها».

ما با حرف کاری نداریم برای اینکه حرف آنوقت می‌شود مثل وضع فعلی و همه‌ی اینها. مگر بلال، کسی که یک غلام سیاه‌پوست بود، غلام سیاه‌پوستی که ما خاک پای او را توتیای چشم می‌کنیم، بلال نه کتابی خوانده بود نه سوادی داشت، نه از این چیزها بلد بود ولی خودش اصلاً دین بود، عرفان بود، وجودش عرفان بود. اوّلین کسی که اذان هم گفت، بلال بود و امثال اینها در رکاب پیغمبر خیلی‌ها بودند که از لحاظ عرفانی در درجه‌ی اوّل بودند، هیچکس شکّی ندارد ولی یک کتاب نخوانده بودند و ننوشته بودند برای اینکه نوشتن و این چیزها علامت تسلّط خود ماست بر آن چیز و اگر تسلّطی هم داشته باشیم، تسلّط بر زبان نداریم. اگر یک عارفِ چیزی می‌خواست عربی بنویسد، هر چه می‌کرد به آن لطافتِ گفته‌های عرب‌ها نمی‌شد. یکی از این کارها همین تقسیم‌بندی‌هایی است که در همه‌ی موارد می‌کنیم، حتّی ما، در زندگی معمولی‌مان در هر کاری تقسیم‌بندی می‌کنیم. در خود قرآن هم آمده چون یک ایرادی که به پیغمبر می‌گرفتند (یعنی نه اینکه بگویند): سواد که ندارد، از کجا این حرف‌ها را می‌گوید؟ این حرف‌هایی که ماها تازه، اُدبا نمی‌فهمند، نمی‌توانند بفهمند. آنوقت می‌گفتند که فلان‌کس یادش می‌دهد. فلان‌کس که بود؟ یک سلمان فارسی یا یکی دیگر. آخر قرآن می‌گوید: آنها که عربی بلد نبودند، چطور یادِ این می‌دادند؟ بنابراین در عرفان هم اگر پرسیدند، اگر خواستند انسان چیزی بگوید باید واقع‌بین باشد که من این عرفانی که شما می‌گویید، بلد نیستم. بروید هر چه می‌خواهید بگویید. من می‌گویم عرفان یعنی «من»، یعنی «محمّد»، یعنی «علی» بروید بخوانید، آن عرفان است. حالا ان‌شاءالله ما توفیق پیدا کنیم.

اگر خدا را دوست داشته باشیم و عاشق خداوند باشیم، این عرفان است منتها می‌گویند اگر کسی دیگری را دوست داشت، عاشق او بود، تمام چیزهایی که بسته به اوست را دوست دارد. ما چرا قبر را زیارت می‌کنیم؟ از اینجا می‌رویم مشهد زیارت کنیم، می‌رویم مدینه زیارت کنیم، می‌رویم مکّه زیارت کنیم، برای اینکه می‌گوییم آن بدنی که اگر زنده بود، امام رضا الان زنده بود، ما که عاشق او هستیم، حاضر بودیم خودمان را قربانی کنیم ولی این خاک هم خاکی است که به همان دست امام رضا وصل است. ما اگر این خاک را می‌بوسیم به این نیّت است یا اگر دست کسی را می‌بوسیم، این به

همان نیّت است که این دست از طرف دست دیگری بوده که آن دست از طرف دست دیگری، همینطور تا به دست امام رضا رسیده. این است که زیارت می‌کنیم. بنابراین اینهایی که نمی‌فهمند عرفان چیست، می‌خواهند با زبان بدانند و از این و آن می‌پرسند، فایده ندارد. هر وقت می‌خواهید چیزی را بدانید، (برای فقرا) بعد از نمازتان مدّتی توجّه خاصّی به ذکرتان بکنید، خداوند معنایی را که می‌خواهید به دل‌تان الهام می‌کند، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، ۱۳۹۴/۲/۹)

*****

این ایّام مقارنِ تولّد حضرت‌علی علیه‌السلام است و به‌قول همان عارف که می‌فرماید: ایّام از تو مبارک شد یعنی نه تو از ایّام. ایّامی که به علی منسوب باشد، مبارک است و هر یومی و قومی، با علی و پیروان علی بغض داشته باشد، نامبارک و نحس است.

اگر خودمان را با فرمایشات علی، با کارهای علی که توصیه کرده است انجام بدهیم، مقایسه کنیم، خیلی عقب هستیم. آنقدر باید ناراحت بشویم که حتّی به‌قول بعضی‌ها اگر از خودمان مأیوس هم بشویم، بعید نیست. در *پندصالح* هم آخرش در خلاصه‌ی صفات مؤمنین، آن آخر فرموده‌اند: این مقایسه ما را مأیوس از خودمان نکند برای اینکه می‌بینیم چنان تفاوت ما با آنچه که علی فرموده است، زیاد است که امید به رفعش خیلی مشکل است.

یک مقایسه‌ای الان بکنیم (چه مقایسه‌ی فردمان، چه مقایسه‌ی جمع‌مان) با آن فرد و جامعه‌ای که علی در نصایحش نشان داده. ان‌شاءالله بکوشیم تا آنچه نقیصه داریم به مرحمت الهی و به شفاعت علی متوجّه بشویم و خودمان را به کمال انسانیّت، کمال عرفان مجهّز کنیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، ۱۳۹۴/۲/۱۱، جلسه برادران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.